

مسافر گمشده

عجل الله تعالى فرجه الشريف
گرامتی از امام زمان

مسلم پور وهاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



موسسه نشر اسلام

-
- | | |
|--------------|------------------------------|
| ■ نام کتاب: | □ مسافر گمشده |
| ■ مؤلف: | □ مسلم پور وهاب |
| ■ ناشر: | □ انتشارات مسجد مقدّس جمکران |
| ■ تاریخ نشر: | □ بهار ۱۳۸۶ |
| ■ نوبت چاپ: | □ دوم |
| ■ شمارگان: | □ ۳۰۰۰ جلد |
| ■ چاپ: | □ پرستش |
| ■ قیمت: | □ ۲۰۰ تومان |
| ■ شابک: | □ ۹۶۴ - ۹۷۳ - ۰۵۷ - ۵ |
-

- | | |
|--------------------|---|
| ■ مرکز پخش: | □ انتشارات مسجد مقدّس جمکران |
| | □ فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران |
| ■ تلفن و نمابر: | □ ۰۲۵۱ - ۷۲۵۳۳۴۰ - ۷۲۵۳۷۰۰ |
| ■ قم - صندوق پستی: | □ ۶۹۷ |

﴿حق چاپ مخصوص ناشر است﴾

سافر گشت

دیدار با امام زمان علیه السلام بیش از آنکه به زمان و مکان خاصی متعلق باشد، به حالات روحی و معنوی شخص بر می‌گردد که تا چه حد در انجام واجبات و مستحبات و ترک گناهان تلاش نموده است، چرا که این گناهان است که همانند لکه‌های ابر، جلوی چشمانمان را گرفته، دل را از سفیدی به سیاهی برده و ما را از نعمت دیدار خود شنید عالم تاب و قطب عالم امکان حضرت صاحب الزمان علیه السلام محروم ساخته است.

باید خورشید را شناخت تا برای دیدنش تلاش نمود و هر چه شناخت بیشتر باشد تلاش به مراتب بیشتر خواهد بود و این کار میسر نمی‌باشد، مگر با ترک گناه و انجام واجبات.

خود آن حضرت می‌فرمایند: «اگر نامه‌های اعمال شیعیان که هر هفته به دست ما می‌رسد، سنگین از بار گناهان نبود این دوری و جدایی به درازا نمی‌کشید».^۱

با نگاهی گذرا به شرح حال کسانی که در طی دوران غیبت کبرای مولا امام زمان علیه السلام سعادت

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

شرفیابی به حضور مقدّسشان را داشته‌اند و یا از کرامات و عنایات خاصه آن حضرت بهره‌مند گشته‌اند، می‌توان دریافت که بیشترین و مهم‌ترین عامل در حصول این توفیق الهی، همان رعایت تقوای الهی و عمل به دستورات اسلامی و یکرنگی و صفای دل می‌باشد.

آنچه در این مجموعه می‌خوانید گوشه‌ای است از کرامات بی‌نهایت حضرت صاحب الزمان علیه السلام ولی عصر از کتاب نجم‌الثاقب، که نشان می‌دهد مولایمان هیچ‌گاه ما را از یاد نبرده، با بزرگواری گوشه چشمی به درماندگان نموده است. امید است با عمل به دستورات خداوند متعال و ائمه معصومین علیهم السلام لیاقت شناخت واقعی مولایمان را داشته، به وظایفمان در عصر غیبت عمل کنیم.

ان شاء الله

بسم الله الرحمن الرحيم

همه امیدم را از دست داده بودم. سایه
مرگ هر لحظه در مقابل چشمانم رژه
می‌رفت. از تشنگی زبانم خشک شده بود.
برای چندمین بار آخرین خربزه‌ای را که به
همراه داشتم، از زیر قبایم بیرون آوردم و به
دهانم نزدیک کردم. به یاد سفارشی افتادم که
آن سوار به من کرده بود:

«خربزه دیگر را البته مصرف مکن که به
کارت خواهد آمد»

نمی‌توانستم چشم از آن بردارم، آن را
دوباره با احتیاط زیر قبایم پنهان ساختم و به
اطراف چشم گرداندم.

پس کی این بیابان لعنتی تمام می‌شود. چند

روز است که هر چه می روم به جایی نمی رسم.
دوباره صدای مهربانش در گوشم طنین
انداخت:

نزدیکِ غروب به سیاه خیمه‌ای خواهی
رسید؛ آن‌ها تو را به قافله خواهند رسانید. با
خود گفتم: پس چرا آن خیمه را نمی بینم؟ همه
جا بیابان است! همه جا...

آه خدای من دارم آن را می بینم. آری! همان
است؛ همان خیمهٔ سیاه، من موفق شدم، آری!
موفق شدم. دیدی؟

با عجله از جا برخاستم. باید خود را به آن
می رساندم. تمام قدرتم را در پاهایم جمع
کردم و به سوی خیمه‌ای که در مقابل چشمانم
خودنمایی می کرد، حرکت کردم. هنوز کاملاً
به آن نزدیک نشده بودم که دیدم چند نفر با
شتاب به سویم می آیند. در تمام عمرم به
اندازهٔ آن لحظه احساس خوشحالی نکرده

بودم، آری نجات یافته بودم. سایهٔ مرگ را می‌دیدم که ناامیدانه از من دور می‌گشت. با تعجب نگاهی به من انداختند. یکی از آنان با صدایی که خشمگین به نظر می‌رسید، چیزی از من پرسید که متوجه معنی آن نشدم. زیرا آن‌ها به زبان پارسی صحبت می‌کردند و من از نژاد عرب بودم. وقتی سکوت مرا دیدند نگاهی به هم انداختند و بعد به طرفم حمله‌ور شدند و بازور مرا به سمت خیمه‌ای که از دور دیده می‌شد، کشیدند و در بیرون چادر روی زمین انداختند. ناگهان مردی میانسال، با قامتی کشیده که شمشیری به کمر بسته بود از درون چادر بیرون آمد. لحظه‌ای سراپایم را از نگاهش گذراند و جملاتی را با دوستانش ردّ و بدل نمود. دوباره رو به من کرد و به زبان خودمان گفت: کیستی و از کجا می‌آیی؟

من که از تشنگی و گرسنگی نای حرف زدن

سوار بر اسب بود در مقابل دیدگانم ظاهر شد
و در حالی که به رویم لبخند می زد گفت:
خربزه را مصرف مکن که به کارت خواهد
آمد.

حالا می فهمیدم که منظور آن سوار چه
بود، حتماً وجود این خربزه مرا از مرگ نجات
خواهد داد، از این رو به آنان گفتم: روز قبل آن
را در میان بوته های حنظل^۱ کنده ام و با
خوردن دو عدد از آن تا کنون زنده مانده ام.
با حیرت نگاهی به هم انداختند و همان
مرد شمشیر به دست خم گردید و آن را از روی
زمین برداشت و با شمشیر دو نیم کرد و نصفش
را نزدیک دهانش برد و مقداری از آن را با
احتیاط خورد. آثار تعجب در سیمایش کاملاً
معلوم بود در حالی که شیرینی اش را مزه
می کرد آن را به طرف دوستانش گرفت و آنها

۱. میوه ای بسیار تلخ و سمی

نیز مبهوت به آن خیره شدند و مقداری از آن را خوردند و از شیرینی آن در حیرت ماندند. مدتی طولانی درباره آن با هم صحبت کردند و سپس آن مرد شمشیر به دست در حالی که چشم از نیمه خربزه بر نمی داشت، به درون چادر رفت و با اشاره او دو نفر به سویم آمدند و مرا در میان گرفته و به داخل چادر بردند و در گوشه ای نشانند و قرصی نان با مقداری خرما و آب برایم آوردند.

نان و خرما را با ولع تمام خوردم و در حالی که چشم به شمشیر آن مرد داشتم، در دل گفتم: اگر در حال سیری با شمشیر این مردمان بمیرم، بهتر از آن است تا گرسنه خوراک جانوران این بیابان شوم و از سویی، گفته های آن سوار آویزه گوشم بود و مرا به زنده ماندن امیدوار می کرد: «آنها تو را به قافله خواهند رساند».

وقتی دیدند که دست از غذا کشیده‌ام، دوباره همان مرد که برایم معلوم شده بود رئیس آنهاست روبه من کرد و گفت: حالا بگو که این خربزه را از کجا آورده‌ای و اگر آنچه را که می‌گویی، حقیقت نداشته باشد، تو را با بدترین شکنجه‌ها خواهم کشت.

از لحن کلامش فهمیدم در آنچه می‌گوید صادق است و با کسی شوخی ندارد. بنابراین گفتم: سال‌ها بود که آرزو می‌کردم به زیارت مرقد مطهر امام رضا علیه السلام نایل شوم. ولی از روی تنگدستی فرصتی پیش نمی‌آمد تا اینکه شنیدم کاروانی به همین قصد عازم مشهد است. دل به زیارت زدم و پای پیاده با توشه‌ای اندک در پی کاروان راه افتادم. چون اهل کاروان مرا دیدند، رعایت حال مرا کردند و به میان خود راه دادند تا به شهر مشهد رسیدیم.

چند روزی را در آن شهر ماندم و به زیارت و گردش گذراندم تا اینکه کاروان آماده بازگشت شد. در حالی که دوستانم راه عراق را در پیش گرفته بودند، من در کوچه پس کوچه های شهر برای به دست آوردن قرصی نانی سرگردان بودم و هر چه می گشتم راه به جایی نمی بردم و از سویی می دانستم که اگر خود را به کاروان نرسانم از سرمای زمستان در آن شهر تلف خواهم شد و پس از آن نیز تا پایان فصل سرما کاروان دیگری به عراق نخواهد رفت.

هنگام ظهر خسته و مانده خود را به حرم مطهر رساندم و پس از خواندن نماز ظهر به سمت ضریح مبارک آقا رفته و به ناله و زاری پرداختم و از او یاری خواستم.

تصمیم گرفتم دست خالی و با پای پیاده

خود را به کاروانی که نیم روز از من جلو تر بود
برسانم.

- آیا فکر نمی کردی که ممکن است نتوانی
خود را به دوستانت برسانی یا به واسطه شب
گرفتار جانوران شوی؟

- آری! ولی چاره دیگری برایم نمانده بود،
حداقل می دانستم که اگر به آنها ملحق شوم،
کمکم خواهند کرد.

- چرا از اول این کار را نکردی تا این همه از
دوستانت عقب نمایی؟

خیجالت می کشیدم و هرچه می کردم
نمی توانستم خود را راضی کنم تا دست کمک
به سوی آنان دراز کنم.

- پس از آن چه شد. آیا خودت را به آنها
رساندی؟

پس از آن با اینکه گرسنه بودم با عجله از

شهر بیرون آمدم و به سمت راهی که صبح آن روز کاروان رفته بود، دویدم تا جایی که از تشنگی و گرسنگی نای رفتن در من نبود و زمانی که به خود آمدم دیدم که گرفتار مصیبتی دو چندان شده‌ام. یکی اینکه هوارو به تاریکی می‌رفت و دیگر اینکه راهم را گم کرده بودم و چهار طرفم را بیابانی خشک و بی آب و علف احاطه کرده بود و جز بوته‌های حنظل چیزی در آن پیدا نمی‌شد، حتی مشتهی علف، که با آن ساعتی را زنده بمانم. در آن حال به این امید که شاید در بین بوته‌های حنظل هنداونه‌ای باشد بیش از پانصد عدد از آن‌ها را شکستم، اما سودی نداشت. کاملاً نا امید گردیدم و منتظر مردن نشستم و به گریه و زاری پرداختم. ناخودآگاه نگاهم به تپه‌ای که در مقابل من بود افتاد و در آن حال ندایی در

دروغ من می گفت تا خود را به بلندای آن
 تپه برسانم. با هر مشقتی بود به آنجا رسیدم، با
 کمال تعجب چشمه‌ای را دیدم که آب از آن
 جاری می شود. تمام وجودم لبریز سپاس
 خداوند گردید. مقداری آب از آن چشمه
 نوشیدم و سپس وضو گرفتم و نماز خواندم تا
 چنان چه اگر مرگ به سراغم آمد، بی نماز
 نمرده باشم.

- صبر کن سید! چیزهایی می گویی که اگر به
 دیگران بگوییم به ما می خندند.

- سروران من، من جز واقعیت به شما حرفی
 نمی زنم و آنچه را می گویم عین حقیقت است.
 چه علتی هست تا لازم باشد به شما دروغ
 بگویم.

باز به زبان خودشان چند دقیقه‌ای را باهم
 گفتگو کردند و از رفتارشان معلوم بود که از

گفته‌هایم راضی نیستند. سپس یکی دیگر از آنان که احمد خطابش می‌کردند در حالی که با لبخندش می‌خواست به من بفهماند که گفته‌هایم را باور ندارند با کلماتی بریده و کوتاه گفت: گوش کن سید، تو اول به ما می‌گویی که در بیابانی راحت راگم کرده بودی که جز بوته‌های حنظل چیزی در آن پیدا نمی‌شد، حتی یک مشت گیاه؛ بعد می‌گویی که چشمه‌ای در بالای تپه‌ای در همان بیابان قرار داشت که آب از آن جاری بود. اگر این حرفها را دیگران به تو می‌زدند، باور می‌کردی؟ ما می‌دانیم چشمه‌ای در این بیابان نیست و وجب ه وجب این خاک را می‌شناسیم.

- برادر من! به خدا قسم با اینکه خودم آن چشمه را با چشمانم دیده‌ام و از آن آب نوشیده‌ام و وضو گرفته‌ام باز هرگاه به آن چه

دیده‌ام می‌اندیشم باورم نمی‌شود ولی من با آب
گوارای آن چشمه سیراب شدم و زنده ماندم.
به خدا قسم که تا کنون به زلالی آب آن چشمه
در هیچ کجا ننوشیده بودم.

آن مرد شمشیر به دست لحظه‌ای نگاهش
را به من دوخت و از جا برخاست و در برابرم
نشست و به آرامی گفت: شب را چگونه
گذراندی؟

این بار در صدایش محبتی بود که به من
قوت دل می‌داد و وحشتم را از برق شمشیری
که در دستش بود می‌ریخت. نمی‌دانم چرا
احساس می‌کردم او حرفهایم را باور دارد و
نسبت به او نظر خوشایندی داشتم، خصوصاً
اینکه حرفهایم را به دقت گوش می‌داد و لحظه
به لحظه به من نزدیک‌تر می‌شد. لذا در جواب
گفتم: پس از فرار سیدن شب از هر سو صدای

زوزه جانوران مختلف به گوش می‌رسید،
اندک امیدی که برای زنده ماندن داشتم، از
دست دادم و با وحشت انتظار لحظه‌ای را
می‌کشیدم که با دندانهای تیز جانوران تکه تکه
شوم، خصوصاً که سایه آنها را در زیر نور ماه
با چشم می‌دیدم و از برقی که از چشمان برخی
از جانوران می‌درخشید، لرزه بر بدنم افتاده
بود. در آن لحظه چه کاری می‌توانستم انجام
دهم، جز روی آوردن به درگاه خداوند؟
طپش‌های قلبم با یاد او آرام گرفت، برای اینکه
صیادم را در لحظه‌های آخر نبینم و بیشتر
شکنجه نشوم، چشمانم را بستم و روی خاک
دراز کشیدم و وقتی چشم گشودم که خورشید
دامن گشوده بود و نور خود را به عالم خاکی
می‌پاشید.

این حرفها را بس کن مرد! چه کسی باور

می کند که کسی تمام شب و تنهای تنها، در میان
جانوران درنده و وحشی تا صبح سر کرده
باشد، آن گاه زنده از آنجا بیرون آید.

- بس کن احمد! هرگز در مورد کسی این قدر

زود قضاوت نکن!

یعنی تو حرفهای او را باور می کنی؟ تو باور

می کنی که در این بیابان بی آب و علف

چشمه ای وجود داشته باشد؟ تو باور می کنی

که جانوران گرسنه این کویر از گوشت انسانی

بگذرند؟ گوش کن صادق! این مرد جاسوس

است و از طرف دشمنان ما برای خبرچینی

آمده است و چون اسیر ما شده است، این

داستان ها را سرهم می کند.

نگاه غضبناکش را به سوی احمد دوخت و

به او گفت: در مورد آن خربزه چه می گویی؟

آیا تا امروز چنین خربزه ای را به چشم دیده

بودی؟ به خدا سوگند در حرفهای این مرد
حکمتی است که من و تو آن را نمی فهمیم، پس
بهتر است تمام آنها را بشنویم و بعد به
قضاوت بنشینیم. سپس رو به من کرد و گفت:
بعد چه شد سید که به این سمت آمدی؟

وقتی بیدار شدم و خود را زنده و سالم
دیدم، از مهربانی خداوند مدت ها گریه کردم
و از سویی گرسنگی امانم را بریده بود و هیچ
قدرتی برای رفتن در خود نمی دیدم و اگر هم
قدرتی در من بود نمی دانستم که باید به کدام
سمت حرکت کنم. دوباره دست دعا به سوی
خداوند برداشتم و از امام هشتم علیه السلام که به عشق
زیارت او این همه بلا را به جان خریده بودم،
تقاضای کمک کردم. ناگاه صدای شیبه اسبی به
گوشم رسید و سواری از دور نمایان شد. اول
خیال کردم که او مرا در هنگامی که از شهر

خارج می شدم، دیده است و تعقیب ام کرده است تا در فرصتی مناسب به من دستبرد بزند و اگر حالا ببیند چیزی به همراه ندارم، از غضب مرا خواهد کشت. از این رو بسیار ترسیده بودم؛ اما نه نیرویی برای مقاومت در خود می دیدم و نه پایی برای فرار کردن.

دوباره خود را به خدا سپردم تا آنکه آن سوار نزد من رسید و با سلامی به تمام آشوب های دلم خاتمه داد.

- دیدی صادق! نگفتم که دروغ می گوید، تا کنون چشمه آبی بود و بعد قضیه جانوران، حالا هم قصه سوار. آیا کسی نیست بگوید آخر آن سوار تک و تنها در آن بیابان چکار می کرد؟

با یک خیز، یقه احمد را گرفت و محکم به سوی خود کشید و به او گفت: به خدا اگر یکبار

یگر دهانت را باز کنی با همین شمشیر سر از
نت جدا خواهم کرد. آن گاه در حالی که او را
ه عقب هول داد، با تشویش و نگرانی به من
گفت: ادامه بده برادر! بگو پس از آن چه
تفاقی افتاد و آن سوار به کدام سمت رفت؟
از اضطراب لحظه به لحظه‌ای که در آن
برد که صادق خوانده می‌شد، پدید آمد،
بهوت مانده بودم و از خود می‌پرسیدم: چرا
ین گونه برای شنیدن داستانی که باور کردنش
مشکل است، بی‌تابی می‌کند. اما جوابی برایش
پیدا نمی‌کردم جز اینکه ادامه سرگذشتم را
برایش بازگو کنم: آری! محبتی در گفتن
سلامش بود که دغدغه درونم را آرام
می‌ساخت. جواب سلامش را دادم و خیره به
جمالی شدم که مانندش را هرگز ندیده بودم. با
قامتی میانه و سیمایی سبزه گون که چشم قادر

به تماشایش نبود و نوری چون خورشید از
اطرافش می تابید.

- بعد چه شد سید!؟

چنان ملتهب به نظر می رسید که جرأت
نکردم بیشتر از این منتظرش بگذارم:
- بعد در حالی که به رویم لبخند می زد،
فرمود: چه می کنی؟

سرگذشتم را مختصر به او گفتم و او در
میان ناباوری به من فرمودند:

در کنار تو، سه عدد خربزه است، چرا
نمی خوری؟

من که روز قبل برای یافتن هندوانه ای بیش
از پانصد حنظل را شکسته بودم و چیزی
نصیبم نشده بود گمان کردم که آن سوار
مسخره ام می کند لذا رو به او کردم و گفتم:
چرا این گونه ریشخندم می کنی؟ اگر یاری ام

نمی‌کنی، بگذار به حال خود باشم.

دوباره با همان کلام مهربانش فرمودند: به
عقب نگاه کن.

گفته‌اش را باور نداشتم، اما از روی ضعف و
گرسنگی سرم را به سمتی که اشاره کرده بود،
برگرداندم و در کمال تعجب بوته‌ای دیدم که
سه خربزه بزرگ بر آن آویزان بود. لحظه‌ای
گمان کردم باز حنظل است و از روی ضعف
آنها را خربزه می‌بینم. اما صدای پر محبتش
را شنیدم که می‌گفت: به یکی از آنها سدّ جوع
کن، نصف یکی را ظهر بخور و نصف دیگر را با
خربزه صحیح دیگر همراه خود ببر و از این راه
به خط مستقیم روانه شو! فردا قریب به ظهر،
نصف خربزه را بخور و خربزه دیگر را البته
مصرف مکن که به کارت خواهد آمد. نزدیک
به غروب به سیاه خیمه‌ای خواهی رسید. آنها

تو را به قافله خواهند رسانید.

به اینجای داستان که رسیدم آن مرد
(صادق) در حالی که می‌گریست، از چادر
بیرون دوید و صدای ناله و زاری به گوش
می‌آمد.

تمام آن‌هایی که در آنجا بودند از پریشانی
او دچار شگفتی شده بودند. به خود جرأت
دادم و از چادر بیرون آمدم. دیدم که در فاصله
چند قدمی از چادر دو زانو روی خاک نشسته
و پریشانی‌اش را به خاک می‌مالید و مدام به
پارسی چیزی می‌گوید. رو به رویش نشستم و
در حالی که می‌ترسیدم بر من غضب کند،
دست روی شانه‌اش گذاشتم و آرام گفتم: چرا
این‌گونه زاری می‌کنی؛ برادر مگر آن سوار چه
کسی بود؛ آیا او را می‌شناسی؟ با شنیدن صدایم
سر از خاک برداشت و چنان به من زل زد که

مرگم را حتمی دانستم و به همان حال گفتم: به کدام سو رفت؟ به کدام سو؟ و بغضی را که در گلویش مانده فرو داد و با چشمانی بی تاب و لبریز از اشک نگاهم کرد.

نمی دانم، وقتی فهمیدم که آن سوار راست می گوید از شادی سر از پا نشناختم و تمام حواسم مشغول خربزه ها شد و زمانی به خود آمدم که او رفته بود.

ناگهان خود را در آغوش من انداخت و در حالی که می گریست به من گفتم: خوش آمدی برادرم! چه سعادت مند بودی تو! به خدا آن سوار را بدان گونه که می گویی دیشب در خواب دیده بودم، و محکم تر مرا در آغوش فشرد و پس از آن در مقابل دیدگان تمام کسانی که آنجا بودند و ناباورانه چشم به ما داشتند، دست و پایم را بوسید. بر خلاف دفعه قبل با احترام مرا به درون چادر باز گرداند و بر صدر

نشانید و سپس، سخنان زیادی بین آنها ردّ و بدل شد و من همچنان حیرت زده به آنها نگاه می کردم. اما یکباره تمام سرها به طرف من برگردانده شد. همگی از جا برخاسته و به سمت من آمدند و در یک چشم بر هم زدن، لباس هایم را برای تبرّک پاره کردند. باز صادق به یاری ام شتافت و مرا از دست آنان نجات داد و من وقتی دیدم که آن جماعت تکه های لباسم را می بوسند تازه فهمیدم چه بر سر من گذشته است و آن مرد سوار، کسی جز مولایم صاحب الزمان علیه السلام نبوده است.

پس از آن، دو شب و دو روز از من پذیرایی کردند و لباس های نوبه من پوشاندند و روز سوم ده تومان به من دادند و مرا به قافله ای رساندند و من هنوز در حسرت روزی به سر می برم که نتوانسته بودم مولایم را بشناسم.

فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران

خط نیریزی / الهی قمشہ ای	۱ - قرآن کریم / چہار رنگ - گلاسہ رحلی
خط عثمان طہ / الهی قمشہ ای	۱ - قرآن کریم / نیم جیبی (کیفی)
خط عثمان طہ	۱ - قرآن کریم / وزیری (بدون ترجمہ)
خط عثمان طہ / الهی قمشہ ای	۱ - قرآن کریم / وزیری (ترجمہ زیر، ترجمہ مقابل)
خط نیریزی / الهی قمشہ ای	۱ - قرآن کریم / وزیری، جیبی، نیم جیبی
انتشارات مسجد مقدس جمکران	۱ - کلیات مفاتیح الجنان / عربی
خط افشاری / الهی قمشہ ای	۱ - کلیات مفاتیح الجنان / وزیری، جیبی، نیم جیبی
خط افشاری / الهی قمشہ ای	۱ - منتخب مفاتیح الجنان / اجیبی، نیم جیبی
خط خاتمی / الهی قمشہ ای	۱ - منتخب مفاتیح الجنان / جیبی، نیم جیبی
سید رضی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small> / محمد دشتی	۱ - نہج البلاغہ / وزیری، جیبی
ویرایش حسین وزیری / الهی قمشہ ای	۱ - صحیفہ سجادیہ
واحد پژوهش مسجد مقدس جمکران	۱ - ادعیہ و زیارات امام زمان <small>علیہ السلام</small>
حسین کریمی قمی	۱ - آئینہ اسرار
علی اکبر صمدی	۱ - آثار گناہ در زندگی و راه جبران
محمود ترحمی	۱ - آخرین پناہ
واحد تحقیقات	۱ - آخرین خورشید پیدا
سید حمید رضا موسوی	۱ - آشنایی با چہارده معصوم (۲۰۱۱) / شعر و رنگ آمیزی
محمد حسن سیف اللہی	۱ - آقا شیخ مرتضی زاهد
واحد پژوهش	۱ - آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم)
واحد تحقیقات	۲ - ارتباط با خدا
واحد تحقیقات	۲ - از زلال ولایت
علی اصغر رضوانی	۲ - اسلام شناسی و پاسخ بہ شبہات
واحد پژوهش	۲ - امامت، غیبت، ظہور
علم الہدی / واحد تحقیقات	۲ - امامت و غیبت از دیدگاہ علم کلام
سید محمد حسین کمالی	۲ - امامت و ولایت در امالی شیخ صدوق
آلمات آبسالیکوف	۲ - امام رضا، امام مہدی و حضرت معصومہ <small>علیہا السلام</small> (روسی)
سہراب علوی	۲ - امام رضا <small>علیہ السلام</small> در رزمگاہ ادیان
علی اصغر رضوانی	۲ - امام شناسی و پاسخ بہ شبہات
واحد تحقیقات	۲ - انتظار بہار و باران
عزیز اللہ حیدری	۲ - انتظار و انسان معاصر
محمد محمدی اشہاردی	۲ - اہمیت اذان و اقامہ
حسین ایرانی	۳ - با اولین امام در آخرین پیام
محمد جواد مروّجی طبسی	۳ - بامداد بشریت

- ۳۴- بهتر از بهار/کودک شمس (فاطمه) وفانی
- ۳۵- پرچمدار نینوا محمد محمدی اشتهاردی
- ۳۶- پرچم هدایت محمدرضا اکبری
- ۳۷- پیامبر اعظم ﷺ و تروریسم و خشونت طلبی علی اصغر رضوانی
- ۳۸- پیامبر اعظم ﷺ و جهاد و برده‌داری علی اصغر رضوانی
- ۳۹- پیامبر اعظم ﷺ و حقوق اقلیت‌ها و ارتداد علی اصغر رضوانی
- ۴۰- پیامبر اعظم ﷺ و حقوق زن علی اصغر رضوانی
- ۴۱- پیامبر اعظم ﷺ و صلح طلبی علی اصغر رضوانی
- ۴۲- تاریخ امیرالمؤمنین ﷺ / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری
- ۴۳- تاریخ پیامبر اسلام ﷺ / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری
- ۴۴- تاریخچه مسجد مقدس جمکران / (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی) واحد تحقیقات
- ۴۵- تاریخ سیدالشهداء ﷺ شیخ عباس صفایی حائری
- ۴۶- تجلیگاه صاحب الزمان ﷺ سید جعفر میرعظیمی
- ۴۷- تشریف‌یافتگان (چهار دفتر) میرزا حسین طبرسی نوری
- ۴۸- جلوه‌های پنهانی امام عصر ﷺ حسین علی پور
- ۴۹- چهارده گفتار ارتباط معنوی با حضرت مهدی ﷺ حسین گنجی
- ۵۰- چهل حدیث / امام مهدی ﷺ در کلام امام علی ﷺ سید صادق سیدزاد
- ۵۱- چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم ﷺ احمد سعیدی
- ۵۲- حضرت مهدی ﷺ فروغ تابان ولایت محمد محمدی اشتهاردی
- ۵۳- حکمت‌های جاوید محمد حسین فهیم‌نیا
- ۵۴- ختم سوره‌های بس و واقعه واحد پژوهش
- ۵۵- خزائن الأشعار (مجموعه اشعار) عباس حسینی جوهری
- ۵۶- خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب) رضا استادی
- ۵۷- خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار) محمد علی مجاهدی (پروانه)
- ۵۸- دار السلام شیخ محمود عراقی میثمی
- ۵۹- داستان‌هایی از امام زمان ﷺ حسن ارشاد
- ۶۰- داغ شقایق (مجموعه اشعار) علی مهدوی
- ۶۱- در انتظار منجی (روسی) آلمات آبسالیکوف
- ۶۲- در جستجوی نور صافی، سبحانی، کورانی
- ۶۳- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم) شیخ عباس قمی / کمره‌ای
- ۶۴- دفاع از حریم امامت و ولایت (مختصر شب‌های پیشاور) کریم شنی
- ۶۵- دلشده در حسرت دیدار دوست زهرا قزلقاشی
- ۶۶- دین و آزادی محمد حسین فهیم‌نیا
- ۶۷- رجعت یا حیات دوباره احمد علی طاهری وری
- ۶۸- رسول ترک محمد حسن سیف‌اللهی
- ۶۹- روزه‌هایی از عالم غیب سید محسن خزازی
- ۷۰- زیارت ناحیه مقدسه واحد تحقیقات
- ۷۱- سحاب رحمت عباس اسماعیلی بزدی
- ۷۲- سخنرانی مراجع در مسجد جمکران واحد پژوهش مسجد مقدس جمکران

- ۷۳- سرود سرخ انار
- ۷۴- سقا خود تشنه دیدار
- ۷۵- سلفی‌گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات
- ۷۶- سیاحت غرب
- ۷۷- سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی
- ۷۸- سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام (دو جلدی)
- ۷۹- سیمای مهدی موعود علیه السلام در آئینه شعر فارسی
- ۸۰- شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الظالعه)
- ۸۱- شمس وراء السحاب / عربی
- ۸۲- صبح فرا می‌رسد
- ۸۳- ظهور حضرت مهدی علیه السلام
- ۸۴- عاشورا تجلی دوستی و دشمنی
- ۸۵- عریضه نویسی
- ۸۶- عطر سیب
- ۸۷- عقد الدرر فی اخبار المنتظر علیه السلام / عربی
- ۸۸- علی علیه السلام مروارید ولایت
- ۸۹- علی علیه السلام و پایان تاریخ
- ۹۰- غدیر خم (روسی، آذری لاتین)
- ۹۱- غدیرشناسی و پاسخ به شبهات
- ۹۲- فتنه و هابیت
- ۹۳- فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام
- ۹۴- فرهنگ اخلاق
- ۹۵- فرهنگ تربیت
- ۹۶- فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها (بخش)
- ۹۷- فوز اکبر
- ۹۸- فریادرس
- ۹۹- قصه‌های تربیتی
- ۱۰۰- کرامات المهدی علیه السلام
- ۱۰۱- کرامت‌های حضرت مهدی علیه السلام
- ۱۰۲- کمال الدین و تمام النعمة (در جلد)
- ۱۰۳- کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار)
- ۱۰۴- گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)
- ۱۰۵- گفتمان مهدویت
- ۱۰۶- گنجینه نور و برکت، ختم صلوات
- ۱۰۷- مام فضیلت‌ها
- ۱۰۸- مشکاة الانوار
- ۱۰۹- مفرد مذکر غائب
- ۱۱۰- مکیال المکارم (در جلد)
- ۱۱۱- منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ
- الهه بهشتی
- طهورا حیدری
- علی اصغر رضوانی
- آقا نجفی قوجانی
- دکتر عبداللہی
- محمد امینی گلستانی
- محمد علی مجاهدی (پروانه)
- محمد حسین نائیجی
- السید جمال محمد صالح
- مؤسسه فرهنگی تربیتی توحید
- سید اسدالله هاشمی شهیدی
- سید خلیل حسینی
- سید صادق سیدنژاد
- حامد حجتی
- المقدس الشافعی
- واحد تحقیقات
- سید مجید فلسفیان
- علی اصغر رضوانی
- علی اصغر رضوانی
- علی اصغر رضوانی
- سید محمد واحدی
- عباس اسماعیلی یزدی
- عباس اسماعیلی یزدی
- حسن صدری
- محمدباقر فقیه ایمانی
- حسن محمودی
- محمد رضا اکبری
- واحد تحقیقات
- واحد تحقیقات
- شیخ صدوق علیه السلام / منصور پهلوان
- حسن بیاتانی
- علی اصغر یونسیان (ملتیجی)
- آیت الله صافی گلپایگانی
- مرحوم حسینی اردکانی
- عباس اسماعیلی یزدی
- علّامه مجلسی علیه السلام
- علی مؤذنی
- موسوی اصفهانی / حائری قزوینی
- شیخ عباس قمی علیه السلام

- ۱۱۲ - منجی موعود از منظر نهج البلاغه / حسین ایرانی
- ۱۱۳ - منشور نینوا / مجید حیدری فر
- ۱۱۴ - موعودشناسی و پاسخ به شبهات / علی اصغر رضوانی
- ۱۱۵ - مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات / عزیزالله حیدری
- ۱۱۶ - مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی / العمیدی / محبوب القلوب
- ۱۱۷ - مهدی موعود علیه السلام، ترجمه جلد ۱۲ بحار - دو جلد / علامه مجلسی رحمته الله علیه / ارومیه‌ای
- ۱۱۸ - مهربان‌تر از مادر / نوجوان / حسن محمودی
- ۱۱۹ - مهر بیکران / محمد حسن شاه‌آبادی
- ۱۲۰ - میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس) / سید مهدی حائری قزوینی
- ۱۲۱ - ناپیدا ولی یا ما / (فارسی، ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالی) / واحد تحقیقات
- ۱۲۲ - نجم الثاقب / میرزا حسین نوری رحمته الله علیه
- ۱۲۳ - نجم الثاقب (دوجلدی) / میرزا حسین نوری رحمته الله علیه
- ۱۲۴ - ندای ولایت / بنیاه غدیر
- ۱۲۵ - نشانه‌های ظهور او / محمد خادمی شیرازی
- ۱۲۶ - نشانه‌های یار و چکامه انتظار / مهدی علیزاده
- ۱۲۷ - نگامی به مسیحیت و پاسخ به شبهات / علی اصغر رضوانی
- ۱۲۸ - نماز شب / واحد پژوهش مسجد مقدس جمکران
- ۱۲۹ - نهج الکرامه گفت‌ها و نوشته‌های امام حسین علیه السلام / محمد رضا اکبری
- ۱۳۰ - و آن که دیرتر آمد / الهه بهشتی
- ۱۳۱ - واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات / علی اصغر رضوانی
- ۱۳۲ - وظایف منتظران / واحد تحقیقات
- ۱۳۳ - ویژگی‌های حضرت زینب علیه السلام / سید نورالدین جزائری
- ۱۳۴ - هدیه احمدیه / (جیبی، بیم‌جیبی) / میرزا احمد آشتیانی رحمته الله علیه
- ۱۳۵ - همراه با مهدی منتظر / مهدی فتلاوی / بیژن کرمی
- ۱۳۶ - یاد مهدی علیه السلام / محمد خادمی شیرازی
- ۱۳۷ - یار غائب از نظر (مجموعه اشعار) / محمد حجتی
- ۱۳۸ - ینابیع الحکمة / عربی - پنج جلد / عباس اسماعیلی یزدی

جهت تهیه و خرید کتاب‌های فوق، می‌توانید با نشانی:

قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدس جمکران مکاتبه و یا با شماره

تلفن های ۰۷۲۵۳۷۰۰، ۰۷۲۵۳۳۴۰، ۰۲۵۱ - تماس حاصل نمایید.

کتاب‌های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می‌گردد.

سایر نمایندگی‌های فروش:

تهران: ۰۸۲، ۰۶۶۹۳۹۰۸۲، ۰۶۶۹۲۸۶۸۷، ۰۲۱

یزد: ۰۶۸۴۴۶۴۸۹، ۰۲، ۰۶۲۴۶۷۱، ۰۶۲۸، ۰۳۵۱

فریدونکار: ۰۱۴، ۰۵۶۶۴۲۱۲، ۰۱۲۲